

من و کتله‌ی وسیع جوانان، تشنه‌ی معلومات تاریخ واقعی، بخصوص حقایق و رویدادهای بیش از شش دهه اخیر کشور خود میباشیم، بخش هشتم (فرزاد مجید پور)

آنتون چخوف گفته بود:
خطرناکترین نوع بشر انسانی است
که اعتقادش زیاد و فهمش کم است

استاد واصف باختری، به ناسپاسان و نمکدان شکنن، گوشزد می کند: "... اندوه بر ما اگر پنداریم که او (بدخشی) زندانی حصار تنگچشمی های سرزمین برتر و قبیلہ برتر و ملت برتر بود. اندوه بر ما پنداریم که او در ویرانه های تاریخ تنها در جستجوی «شکوه» گمشده قبیلۀ خویش بود و انوه بزرگتر بر ما که همه ما هم در آوان حسرت تاریخی خویش از او نان آگاهی قرض گرفتیم و هم دشنامش دادیم ...» (1)



بازگو کردن واقعیات و رویدادها، ضمن اینکه رسالت تاریخی نویسان است، همزمان هنر نکو و والاست. چه بهتر صاحبان این رشته، در بیان رویدادها خواستها، نیت و اراده‌ی خویش را دخیل نساخته، واقعیت نگر باشند. با تأسف در سرزمین ماتم سرا و استبداد زده‌ی افغانستان - دستکاری، تحریف، تقلب و جعل، در همه سطوح به شیوه های گوناگون و متفاوت - چه در گذشته ها و غمگینانه تا کنون با شدت هرچه بیشتر آن، بی باکانه با ابعاد گسترده توسعه یافته است. صرف نظر از متن و محتوا بیشتر از نوشته ها، حتا اصطلاحات جایش را عوض کرده، می بینیم کلمه های « تخیلی و خیالی » حاکم بر واژه ها شده است. چون افسر و سرباز خیالی، معلم- شاگرد و مکتب خیالی، معلول و شهید خیالی و مخصوصاً در این سالهای پسین، از جمله و همزمان گویا با حاکمیت دموکراتیک - با چنین اصطلاحات بیشتر آشنا ایم. و خیالی های چون، رای گوسفندی، تعداد رای دهنده بالاتر از نفوس اهالی محل و منطقه را، در حوضه های انتخابتی- انتخابات ها- و بخصوص در دوره انتخابات سال 1393 خ ریاست جمهوری، نه تنها مردم کشور ما دیدند، بلکه جهانیان خود ناظر بر اوضاع بودند که چگونه برنده گان بدون اعلان رقم رای، به نام های رئیس جمهور و رئیس اجراییه برکرسی های رهبری کشور تکیه زدند و بعد از یکنیم سال حاکمیت ایشان، نتایج شمارش آرا آن نوره از انتخابات توسط رئیس کمیسیون موظف اعلان گردید. به این ترتیب رئیس کمیسیون مذکور هم به ریش خود خنید و هم به ریش همه دموکرات و غیر دموکراتها.

ما جوانان، در عمر کوتاه خویش، کلمه ها و اصطلاحاتی خلق، زحمتکش، سوسیالزم، خدمت، اتحاد، ائتلاف، اخوت اسلامی، عدالت اسلامی، قسم به خانه خدا و قرانکریم، خدمات اجتماعی، دموکراسی، مبارزه عیله‌ی تروریزم- علیه انواع فساد- علیه اعتیاد و مواد مخدر، همچنان شایسته سالاری، حکومت و حنت ملی و... به تکرار ادعا گردید و سوگمندان، همه آنها برعکس از آب به درآمد. بشمول بابا و پدر سازی ها و قهرمان تراشی ها، مصالحه - شوراها، صلح، کنفرانس های صلح و جنگ. جالب چهره بدل سازی های « جهادی » به « طالبی » و خشونت طلب ترش « داعیشی ». راستی « کمونیست » را دیدیم « جهادی » و « طالبی » شد و هر سه آن را به یک پلک زدن، مشاهده کردیم « دموکرات »

گردیدند و این چهره بدل کردنها در سرزمین ساخته و پرداخته‌ی - روس تزاری و بریتانیایی کبیر، با وقاحت تمام تا همین اکنون ادامه دارد و در بسا مسائل از برکت سیاست بازان و گرداننده گان سکان قدرت در افغانستان، دولتها و حکومت‌های یکنیم دهه اخیر سرزمین ما، رتب منفی - پیشتاز جهان را، از آن خود کرد.

کنون از بررسی و ارزیابی مثالهای و فاکتورهای بی شماری چون جعل، تقلب، تزویر و خیالی که عام مردم و به خصوص آگاهان بر آنها، دقیق واقف اند، و بخشی از آنها را در بالا برشمردیم - فعلاً از همه میگذریم. صرف نموناً تا به یک مسئله می پردازیم که مورد نظر و بحث فعلی ما است.

نویسنده پرکار، پرتلاش و بی قرار سرزمین بی پریش ما، به نام محمد اسماعیل اکبر، توانست - سازمان « بدخشی » را مدت دو سال تمام (تابستن 1356 - تابستان 1354 خ)، همزمان با حرکت مسلحانه‌ی درواز (1354/3/20 خ) و زندانی شدن بخشی از رهبری وقت سازمان، مصروف جنجالهای درونی تشکیلاتی و سیاسی سازد. و در فرجام، در پایان تابستان 1356 خ، سازمان مذکور را تجزیه و پارچه کند. نیز به تاریخ 1357/3/24 خ پارچه‌ی جدا ساخته شده را، سازمان فداییان زحمتکش افغانستان نام گذارد و به تاریخ 1357/4/26 خ اعضاء سازمان « سفزا » پرشور را، بدون تدارک و ارزیابی و بدون هیچ نوع محاسبه نظمی - سیاسی و ...، بی باکانه به قیام مسلحانه و نبرد بدفرجام سوق دهد. در نتیجه زیادی را در این راه کشت و بسیاری را به کشتن داد. با چنین عمل خویش، ضربه و سرکوب هر دو شاخه‌ی سازمان، م. ط. بدخشی را، توسط رژیم حاکم زودرس ساخته و مورد سرکوب قهری و غضب فاشستی رژیم قرارداد، خود و بی شماری دیگر زندانی گردید. با شکست خونین قیام مذکور (پیش بینی آن حتمی بود)، م. ا. اکبر - بعد از گرفتاری در جریان تحقیق به گفته‌ی شماری از آگاهان از جمله جناب محمد یونس « مرادی »، با اعلان شهادت علیه م. ط. بدخشی، که گویا «... هدایت قومانده و عصیان علیه رژیم، از جانب « بدخشی » صادر شده بود...»، طومار و همزمان دستاویزی را فراهم کرد، برای اعدام م. ط. بدخشی، و خود (م. ا. اکبر) به این ترتیب با اجرایی وظایف محوله از معرکه، صحت و سالم جان بدر برد.

م. ا. اکبر، بعد رهایی از زندان پلچرخ، در تداوم مذاکرات با حزب حاکم، سازمانش (سفزا) را به تاریخ 1363/4/22 خ، با متن و محتوای کره ای، منحل ساخت و با عضویت در حزب حاکم، در اداره حقیقت انقلاب ثور (ارگان نشراتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان)، همچنان در شعبه های کمیته مرکزی حزب حاکم و ادارات حکومت‌های آقایان کارمل و نجیب اجرایی وظیفه نمود. نیز با سفر چند مرتبه‌ی به کشورهای سوسیالیستی اروپای شرقی به سیر و سیاحت پرداخت و خیلی مسائل تازه تر را، از دنیایی سویتی برای آینده ها آموخت. بدنبال آن در حاکمیت‌های مجاهد، طالب و ابتدایی حاکمیت آقای حامد کرزی، سیاست بدون دست آورد را ادامه داد و سرانجام از سیاست طور مستقیم دست کشید و با کمکی انجوی ها، به فعالیت فرهنگی پرداخت و در این عرصه خوب درخشید. برخی ها از زاویه گذشته سیاسی او (اکبر) به قضاوت نشستند، او را نمبر سیاه دادند و شماری از منظر کارها و فعالیت‌های سالهای اخیر فرهنگی اش به قضاوت نشستند، سبز و سیفدانش یافتند. اما چه بهتر و بایست، شخصیت او (م. ا. اکبر) را در همه ابعاد فعالیت کاری اش به ارزیابی گرفت و کارهای سره و ناسر او را از هم تفکیک کرد.

همچنان محمد اسماعیل اکبر، در پایان عمر خویش، حدوداً یکسال قبل از مرگ اش، دست به نشر « سرگذشت و چشم دیده‌ها » زد و بخشهای از آن را تا بخش هشتاد و چهار خود به نشر سپرد. اما مرگ مجل دوام کارش را نداد. و محمد ابراهیم اکبر، فرزند با وفایش -



مسئولیت به نشر رساندن متباقی بخشهای مذکور را به عهده گرفت و تا کنون تا نود و پنج بخش آن به نشر رسیده است. در جریان پروسه نشر و پخش (بخشهای چشم دیده‌ها و سرگذشت‌ها)، م. ا. اکبر بعد نشر بخش‌های از ده تا دوازده، گویا بنا به درخواست جوانی (عظیم بشرمل [فکر میشود قفو از جناب ایشان باشد])، نوشته‌ی را زیر عنوان «محمد طاهر بدخشی» به نشر سپرد. مطالعات و دریافت ما جوانان، از این نوشته و نشر آن چنین است، که حلقه‌های در تداوم ترور فزیک، مرحوم م. ط. بدخشی، حال به اتهام زنی، شخصیت کشی، ترور شخصیتی، اندوخته‌های معنوی، فعالیت و کارکردهای محمد طاهر بدخشی را به عهده دارند و ماهرانه و حساب شده با کارنامه اختاپوسی صحنه آرایی نموده و به چنان کارستانی با پیشگامی، م. ا. اکبر پرداختند، به گفته‌ی استاد محترم و اصف باختری: "... اندوه بر ما اگر پنداریم که او (بدخشی) زندانی حصار تنگ تنگچشمی‌های سرزمین برتر و قبیله برتر و ملت برتر بود. اندوه بر ما پنداریم که او در ویرانه‌های تاریخ تنها در جستجوی «شکوه» گمشده قبیله خویش بود و اندوه بزرگتر بر ما که همه ما هم در آوان حسرت تاریخی خویش از او نان آگاهی قرض گرفتیم و هم دشنامش دادیم ...» (2) هیچ دشمن ایدئولوژیکی و سیاسی م. ط. بدخشی، تاکنون، این چنین بی انصافانه علیه او نپرداخته بود.

مطالعه دوباره‌ی متن نوشته، م. ا. اکبر - ما را متوجه توصیه‌ی چند هموطن ساخت و جای از آن یاد کرده بودیم: «... هموطنانی چند - زریعه ایمیل، ما را بر حزر داشتند، که به نیشته‌های محمد اسماعیل «اکبر»، در مورد محمد طاهر «بدخشی» و همچون نوشته‌ها...، اهمیت نداده، و به هیچ وجه، وقت خود و دیگران را ضایع نسازیم. همچنان تاکید داشتند، این نوشته و همچون نوشته‌ها، در خود تناقض، تحریف حقایق، موضوعاتی من درآوردی و افراط و تفریط زیادی در واقعیت‌گویی در خود نهفته دارند...» (3)

اشاره: خوانندگانی که در جریان گفتمان مسائل مطروحه ما قبلاً قرار ندارند، قیسه از اینقرار است: متن «اعلامیه‌ی انحلال سفزا»، همچنان متن نوشته یاد شده‌ی، درباره م. ط. بدخشی توسط، م. ا. اکبر، هر دو را، به نشر سپرده بودیم. به تعقب آنها، گوشه گوشه‌ی از نقطه نظرات، دیدگاه‌ها و شعرهای صاحب نظرانی چند از جمله استادان: و اصف باختری، مومین قناعت، سمند غوریانی، عنایت شهرانی، سید عسکر موسوی، رسول رحیم، کامل بیکزاد، قاسم شاه اسکندروف، رهنورد زریاب، محمد صدیق روحی، دستگیر نایل، ع. م. سکندری، دستگیر پنجشیری، حضرت و هر ریز، عبدالعلی کوهی، رفیع، مرادی، صدورالله سیاهسنگ، جوره بیک نذری، حقنظر نظروف، محیی‌الدی مهدی، خداینظر عصازاده، محمد الله لطف، قاضی عزیزالرحمن ممنون، شبگیر پولادین، فیاض مهرآیین، شجاع خراسانی، سید نورالحق کاوش، مولانا کبیر فرخاری، فهیم فرند، عبدالستار ناطق، نصیر خسرو فارسی، احمد ضیا مسعود، مسعوده جلال، ظهورالله ظهوری، جهانگیر ضمیری، عتیق کیوان، حفیظ بهروز، بهمن تکوین، خواجه محمد نیستانی، شفیق الله شهرپر، انجنیر عالم، سیف‌الدین سیحون، محبوب الله کوشانی، عبدالکریم مثنق، میر بهادر و اصفی، محب بارش، انجنیر بسم الله، غلام سخی غیرت، شمس علی شمس و غیره، را، درباره زندگی و ابعاد شخصیت و فعالیت‌های سیاسی، تشکیلاتی، فرهنگی و اجتماعی، م. ط. بدخشی، یکی پی دیگری در چند نوبت به نظر خواهی و گفتمان در فیسبوک و چند تار نما و سلایت نیز به نشر رسانده بودیم. (4)

آن بود - خواننده گان چند، نظریاتی خود را از ما دریغ نکردند و ما را در روشنایی بیشتر قرار دادند از مجموع ایشان سپاسگزاریم. اما به راستی قناعت ما تا هنوز فراهم نگردیده است، چون زوایایی تاریک دیگری - برای دریافت کنه و کیف مسائل مطروحه (به استثنای علل و عوامل انشعاب، تقسیم و یا پاچه شدن سازمان م. ط. بدخشی، هموطنی ما توضیحات لازم ارائه داشتند. (5) متباقی چون، انگیزه‌ها و علل قیام بد فرجام در منطقه‌های بهارک، کشم و شهر بزرگ ولایت بدخشن و رستاق ولایت تخار. همچنان چگونگی اختطاف سفیر امریکا در کابل و ضرورت انحلال سفزایی خونین و دعوت اعضاء

سفزایی سابق به عضویت در حزب حاکم و...) تا هنوز باقیست. البته در زمان دیگر و در نوبت دیگر، هر یکی از مسائل یاد شده را برای «گفتمان»، جهت ارزیابی و واکاوی بیشتر علاقمندان، به نشر دوباره آنها خواهیم پرداخت. ما نیز دریافت های تازه ای با خود داریم با علاقمندان نیز شریک خواهیم ساخت.

اکنون جهت اشباع معلومات جناب عظیم بشرمل (جوان علاقمند به مسائل خاص) و نیز آنانکه، میخواهند در باره ی شخصیت های سیاسی کشور و عجالتاً در مورد، م. ط. بدخشی، که موضوع بحث فعلی ما است- چیزهای بدانند، همچنان در جهت تکمیل، تعدیل، رفع کمی و کاستیهای نوشته ی، م. ا. اکبر م، مختص به، م. ط. بدخشی نیز می پردازیم.

محمد اسماعیل اکبر می نویسد: « این مطلب به جواب درخواست یکی از جوانان علاقه مند نوشته شده امیدوارم عظیم بشرمل به تاریخ جنبش های چپ افغانستان و رهبران آنها جناب تا حدی سوالشان پاسخ یافته باشد.» (6)



در ادامه در باره ی تبار و خانواده ی پدری و مادری محمد طاهر بدخشی و زندگی او (بدخشی) الی سفر اش به کابل (سال 1332 خ) برای ادامه تحصیل، مجموعاً یک پاراگراف می نویسد و اینطور: « محمد طاهر بدخشی: فرزند وکیل محمد ذاکر از صاحب رسوخان ولایت بدخشان که این وکیل محمد ذاکرتبار به گفته خود بدخشی ها ترکی داشت. که البته حوادث اخیر موجب شده که همه آنها که در گذشته به ترک بودن خود افتخار میکردند حالا خود را اوزبک میدانند. خانواده پدری بدخشی در ولسوالی ارگو در قریه ای به نام حافظ مغول زندگی می کردند که از قریه های بزرگ ولسوالی ارگوست و خانواده ای زمیندار محسوب می شوند. اما بدخشی در شهر فیض آباد بزرگ شده و احتمالاً از جانب مادر تاجک بوده است. زیرا خودش به زبان ازبکی تسلط نداشت. بدخشی زمانی که در فیض آباد متعلم بوده در گروهی به نام خانه آباد قوم عضویت داشته است. قرار اظهارات مطلعین این گروه میکوشیده است در میان مردم افکار اتحاد، پیشرفت و ترویج معارف را انتشار دهد. بعد وکیل محمد ذاکر پسرش را که در او استعداد برجسته میدیده برای ادامه درس و تعلیم به کابل نقل مکن داده و بدخشی صنف های یازدهم و دوازدهم را در لیسه حبیبیه به انجام رسانده است.» (7) محمد طاهر « بدخشی »، خود در مورد تکوین شخصیت انسانی و شناخت آن مینویسد: «... فرد مجرد از جمعیت مطالعه شده نمیتواند و سرنوشت آن را جامعه و طبقه اش قبلاً تعیین می کند و در تکوین شخصیت و سجلیای آن صدها نه بلکه هزارها عامل و علت تاثیر دارد که شناختن و بازگو کردن آنها کار آسانی نیست، خوب باز هم اگر فرد سرگذشتی داشته باشد...» (8)

م. ط. بدخشی فرزند محمد ذاکر، صبح روز دوشنبه 1312/8/8 خ، در گذر میرشکاران، در خانهای پدری متولد شد، نیز در آنجا بزرگ گردید. محمد ذاکر پدر بدخشی فرزند میرزا محمد نصر فرزند میرزا عزیز مغل بیکی، همه اصلاً تبار ترکی و اوزبیکی مختلط دارند. (9) ملا نصر پدر محمد ذاکر یعنی پدرکلان م. ط. بدخشی از قریه حافظ مغول ارگو (نیاکانش آنجا سکونت داشته و اکنون به ولسوالی ارتقا یافته)، به شهر فیض آباد در ناحیه سوم و در گذر میرشکاران (زمانی از جنگل پوشیده بوده و محل شکارگاه امیران حوضه مرکزی بدخشان بزرگ بوده است) با خرید قطعه زمین در آن محل مقیم میگردد. محمد ذاکر فرزند بزرگ خانواده و سه تن برادرش در آغاز نوجوانی و جوانی مشغول نان فروشی در ناتوایی محل

میشوند. در بیست سالگی محمد ذاکر با کمک برادر مادرش، مدتی دکان بوت فروشی (بوت زنانه ساخت شهر فیض آباد) باز می کند و به دنبال آن با مامای خویش غرض تجارت راهی یارکند (مربوط به چین امروزی) میشود. در بازگشت، محمد ذاکر نخست گدامدار (آنوقت مالیات جنسی بوده) و بعد تر خزانه دار (البته در آن وقت هر دو پست انتخابی بود) انتخاب میگردد. در تداوم کارهایش، بار اول در زمان امان الله خان بحیث وکیل مشوره در کابل موظف میگردد، اینجا است که، پیشوند وکیل به نام اش افزوده شده، وکیل محمد ذاکر میشود. با دوم دوره دوم شورای ملی محمد نادر خان بحیث وکیل انتخاب گردید. در این دور وکالت از برخورد شیرخن و محمد گل مومهند (هر دو تاریخ سرکوبگرانه و خشنی درکارنامه های خود دارند) درمی یابد که هر دو آشکارا دارایی افکار شوونیستی و برتری قومی اند. در انتخابات بعدی یکی پی دیگر اشتراک میورزد، از اینکه حریفانش از پشتوانه حاکمان محل برخوردار اند، موفق نمی شود و به صاحب رسوخی و پیشکاره گی قوم خویش (بخشی از مردم ارگو) مصروف میشود. در سالهای آخر عمرش زمین می خرد، زمیندار متوسط (زمین های للمی شاید زمین درجه شش کشور باشد) شده و به زمین داری می پردازد. به تناسب زمینداری به استعمار دهاقین و با راه اندازی حشر درو به سود جوی از مردم محل دست میزند. بار دیگر بخت خود را می آزماید و در آخرین دوره صدارت شاه محمود خن (کاکای محمد ظاهر شاه) شورای ملی کاندید می کند، باز هم موفق نشده، بعد از مرگ خانم اش (1232 خ مادر بدخشی) در ماه ثور سال 1233 خ زملی که، م. ط. بدخشی در کابل در لیسه حبیبیه مصروف درس است فوت میکند. حدوداً با گذشت پنج سال از فوت پدر خانواده، شیرازه زمینداری و بهره کشی خانواده مذکور از هم میکسلد. (10)

خانوادهی مادری محمد ظاهر بدخشی، احتمالاً نه (به نوشتهی م. ا. اکبر)، بلکه صد درصد و نسل اندر نسل تاجیک تبار بودند (اولاده هایشن تا هنوز تاجیک تبار باقی ماندند و تا اکنون با دیگر اقوام خلط نشده اند)، مادر بدخشی (مشهور به سپید موی) دختر لطف الله «لطفی» فرزند میرزا قاسم از تاجیکتبارهای شیوه شغلن امروز که سالها قبل از آنجا کوچ کردند و بخشی از آنها در قریه دانشمندان ولسوالی ارگو مقیم گردیدند از جمله خانواده های پدری لطف الله لطفی شامل این گروه بودند. موصوف بعداً در ناحیه سوم شهر فیض آباد (مرکز ولایت بدخشن) در گذر کفشدوزان (سرکنده) اقامت گزید. و از همینجا وکیل انتخاب گردید. باید گفت که، نواسه ها و نواده های بی شمار، اعضای خانواده های وکیل محمد ذاکر و وکیل لطف الله لطفی به طور گسترده در شهر فیض آباد، همچنان دو منطقه «حافظ مغول» و «دانشمندان» ارگو ولایت بدخشن و در چند ولایت دیگر افغانستان و خارج از آن در چند قاره زیست دارند و تعداد ایشان بی شمار است. (11)

محمد ظاهر بدخشی (1312/8/8 - 1358/8/8 خ) تعلیمات ابتدایی مذهبی را نزد عمه و مادرش (بی بی رابعه و بی بی سپید موی اولین آموزگاران) فرا گرفت و از سن شش تا ده سالگی، در مدرسهی به نام خرقة مبارکه (چپن پشمی حضرت محمد ص، اینجا در زمان میر یار بیک خان حاکم بدخشان جلبجا شده و نگهداری می شد و داستان درازی دارد. این شعر برای جابجای خرقة مذکور در فیض آباد سروده شده است با هم میخوانیم: خرقة پاک سیدعربی / می دهد از ریاض جنت یاد / در هزار و صد و نه از هجرت / محمل او به جوزگون افتاد / جوزگون گشت لایق این فیض / زان سبب نام گشت فیض آباد (12) در سال 1146 خ به امر احمد شاه درانی، خرقة یاد شده، باید از شهر فیض آباد بدخشان به شهر قندهار انتقال می گردید. مردم شهر فیض آباد به مخالفت برخاستند، اما پای تفتن به میل آمد، مسئول انتقال خرقة متبرک قسم خورد و در دشتی نزدیک به شهر فیض آباد، در سنگی مهر کرد که از آن پیش نخواهد برد، تا نیت ما (لشکریان احمد خان) برای انتقال خرقة عملی شده باشد. > از آن بعد آن دشت بنام دشت سنگ مهر یاد گردید < آن بود خرقة را، محل و سنگ مهر شده رساندند، سنگ مهر شده را، در اشتر اولی گذاشتند و

اشتر دومی با خرجه مذکور، از دنبال اشتر اولی هر دو و با کاروان لشکری احمد خان درانی یکجا از شهر فیض آباد خارج گردیدند. و مردم هالی زمانی آگاه شدند و بر فرق خود زدند فایده‌ی نداشت. در زمان حاکمیت محمد داود خان، برای گم کردن رد پای تاریخ مذکور، والی وقت بدخشان تاج محمد و ربک، آن دشت سنگ مهر و آن محل را، به آشیانه و تپه عقاب تغیر ام داد. (13) نزد مرحوم داملا عبدالحکیم ادامه داد و از تعلیمات سید عبدالکریم حسینی بدخشان « مولیف « بهار فیض برد. در سال 1323 خ شامل یگانه مکتب متوسطه فیض آباد در باغ کوتی (باغ ولایت امروزی، بعدتر در تعمیر لیسه مخفی امروزی و در اخیر در متوسطه شاه محمود و امروز به نام لیسه کوچک یاد میشود) شامل گردید و پیوسته شاگرد ممتاز دوره خویش بود. در صنف چهارم (1327 خ) به ایجاد جریده دیواری بنام « ارشاد » دست زد، تمرین نوشته و مقالات را از همینجا آغاز کرد و در کنفرانسهای مکتب سهم فعال گرفت و فن سخنوری و نطافی را در این مکتب آموخت. از صنف هفت (1330 خ) همکاری قلمی را با روزنامه بدخشان بنام « اخبار بدخشان » آغاز کرد، مقالات زیادی نوشت و رساله‌های را تدوین و در مطبعه دولتی بدخشان به چاپ رساند. (14) من صرف جزوه بنام « لعل بدخشان » او را از نظر گذرانده ام. (فرزند مجیدپور) محمد طاهر بدخشی در صنف نهم (1332 خ) به مناسبت استقلال افغانستان زیر عنوان (استقلال حقیقی چیست؟ و محصل استقلال واقعی چیست؟) را به خوانش گرفت چون با پالسی و سیاست رژیم وقت و مزاح حاکم اعلی بدخشان (جمعه گل خان « صدیقی ») سازگاری نداشت، مورد لت و کوب حاکم موصوف قرار گرفت، اگر وساطت قاضی عبدالله « صافی » در آن سال اخیر تعلیمی « بدخشی » در میان نمی بود، از مکتب اخراج میگردید. (15)

همچنان، م. ط. بدخشی با عده‌ی از روشنفکران شهر فیض آباد، زیر سایه‌ی عبدالروف « ضیا زاده » در روز هفتم ماه حمل سل (1331 خ) با الهام از افکار و اندیشه مشروطه خواهان دوره هفتم شورای ملی، (1330 خ) هسته تشکلی را بنام « آباد خواهان میهن » پی ریزی کردند اما دوام نیاورد. م. ط. بدخشی در سال 1332 خ با فراغت از صنف نهم (لسیه در آن وقت در سراسر ولایت بدخشان وجود نداشت، اشاره‌ی بین نقل مکان توسط م. ا. اکبر اساس ندارد) غرض دوام تحصیل راه مرکز کشور (کابل) شد (16) و سرنوشت اش به گونه رقم خورد در قسمت های بعدی به آن می پردازیم.

از خوانندگان معزز می طلبیم نقطه نظر و ملاحظات خویش را برای واکاوی بیشتر ارائه دارند. آدرس ایمیل :

ادامه دارد

(تشنگان راه حقیقت و واقعیت...)

(1) و (2) آخرین و خشور گوگل. (3)، (4) و (5) گوگل. (6) و (7) فیسبوک محمد اماعیل اکبر و شمار از سایت ها. (8)، (9)، (10) و (11) دستنویس م. ط. بدخشی در کتابخانه شخصی حقنظر نظروف و مصاحبه با کهنسالان خانواده بدخشی. (12) روزنامه بدخشان. (13) روزنامه بدخشان و چشم دید اهالی شهر فیض آباد. (14) دست نویس م. ط. بدخشی همانجا. (15) دست نویس بدخشی همانجا و شاهدان عینی در فیض آباد. (16) دست نویس بدخشی همانجا و مصاحبه با بزرگان خانواده‌ی بدخشی.